**فقه: زکات، جلسه 5: چهارشنبه 31/06/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در بحث حق یوم الحصاد این بحث مطرح بود که آیا این واجب هست یا واجب نیست؟ مرحوم وحید بهبهانی ایشان استدلال کردند به عدم وجوب به اخباری که ازش استفاده می‌شود که در مال غیر از زکات فطره چیز دیگری واجب نیست. ایشان تعبیر کرده بودند «الأخبار الظاهرة في عدم وجوب حقّ في المال سوى الزكاة متواترة»

ایشان بعد دو تا روایت را اشاره می‌کنند. این دو تا روایت، یک روایتش این روایت هست که در جامع احادیث، صفحۀ ۲۷۳، حدیث ۱۳۱۲۵، باب ۱۶ از ابواب من یصح الزکاة، حدیث ۴ وارد شده.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام يَعْنِي الْأَوَّلَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ أَخْرَجَ زَكَاةَ مَالِهِ تَامَّةً فَوَضَعَهَا فِي مَوْضِعِهَا لَمْ يُسْأَلْ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَ مَالَهُ.»

این حالا یک سری بحث‌هایی در مورد سندش و نحوۀ نقلش وجود دارد در ثواب الاعمال به یک شکل نقل شده، وسائل از ثواب الاعمال یک جور دیگر. آنها بحث‌های سندی، حالا علی بن عقبه کی است، حالا اینهایش را من کار ندارم. اما از جهت دلالت ایشان این را دال بر این گرفتند که منحصر هست به زکات مال. خب این به نظر می‌رسد دلالت تام نیست. این می‌خواهد بگوید که از هر جا مال را به دست بیاوری، اگر زکات مال را پرداخت کنی نسبت به این‌که از چه جایی به دست آوردی، سؤال نمی‌شود. شرط کأنّ حلیت مال ولو زیاد هم باشد این است که زکات مال داده بشود. خب این به علت اهمیت زکات این شارع این شرط قرار داده. این معنایش این نیست حتماً در مورد این ضغث و ضغثین و حق یوم الحصاد هم این شرط حلیت اکتساب مال باشد و امثال اینها. شارع یک نوع سخت‌گیری در مورد این‌که از کجا مال به دست آورده می‌خورد، برای کسی که زکاتش را نداده باشد. مورد سؤال قرار می‌دهد. ولی اگر زکات داده باشد آن را مورد سؤال قرار نمی‌دهد. حالا نسبت به این‌که آیا حق یوم الحصاد داده یا نداده، از آن سؤال می‌شود یا نمی‌شود، پس او ساکت است، به نظر می‌رسد این را نمی‌شود در این بحث بهش استدلال کرد.

استدلال دیگری که اینجا شده، ایشان استدلال می‌کنند به روایاتی که، روایتی که از پیغمبر نقل شده که پیغمبر فرمود لیس فی المال حق سوی الزکاة، بعد فرمودند که ضعفش هم مجبور به شهرت هست. به نظر می‌رسد این روایت هم نمی‌شود بهش استدلال کرد. چون این روایت عامی است اوّلاً و ضعفش هم به شهرت اگر هم به فرض بگیریم چیز هست به شهرت مشهور نیست. یک عبارتی در انتصار، صفحۀ ۴۰۸ هست در بحث عقیقه. ایشان می‌گوید: «و ليس لهم أن يتعلقوا بما يروونه عن النبي (عليه و آله السلام) من قوله: ليس في المال حق سوى الزكاة.»

این انتصار، صفحۀ ۴۰۸ است، در پاورقی‌اش از سنن ابن ماجه این روایت را نقل کرده. بعد یک چند تا روایت را نقل می‌کند.

«و ليس لهم أن يتعلقوا بما يروونه عن النبي (عليه و آله السلام) من قوله: ليس في المال حق سوى الزكاة.»

بعد می‌گوید: «الجواب عن ذلك كله أن هذه أخبار آحاد تنفردون بها، و لا نعرف عدالة رواتها و لا صفاتهم، و بإزائها من الأخبار التي تقدمت ما ننفرد بروايتها ما لا يحصى» یا «من الأخبار التي تقدمتها ننفرد بروايتها ما لا يحصى»

ایشان می‌شود به این روایات، اینها اخبار آحاد هست و نمی‌شود بهش تمسک کرد. بعد هم می‌گوید که در ادامه‌اش از جهت دلالتش هم اشکال می‌کند. حالا آن عقیقه، در مورد عقیقه یک بحث دیگر است. این یک مطلب.

یک اشکال دیگری ایشان آنجا می‌کند می‌گوید که این حقی در مال نیست. در مورد عقیقه. حقی هست که به گردن مکلف هست. ممکن هم هست ما بگوییم حق یوم الحصاد، حقی در مال نیست، یعنی به نحو حکم وضعی نیست، به‌طوری که قسمتی از این مال متعلق حق باشد که اگر مالک این را ادا نکرد قسمتی از مالش را ادا نکرده. حکم تکلیفی است. تکلیفاً موظف هست این را ادا کند، معصیت کرده اگر انجام نداده. و حق فی المال. این جواب دیگری هست آن روایت اوّل هم می‌شود داده بشود.

یک جواب مشترکی هر دوی این روایات دارد، آن این است که اینها فوقش یک عمومات اطلاقاتی هستند که اینها به وسیلۀ روایات حق یوم حصاد تخصیص می‌خورند دیگر. و نمی‌توان اینها به این روایات به عنوان نافی حق یوم الحصاد تمسک کنیم. مرحوم وحید بهبهانی عمدتاً به اجماعات و اینجور چیزها تمسک می‌کنند. ما عرض کردیم که با توجه به اجماعی که مرحوم شیخ نقل کرده بر وجوب این مطلب، و این‌که این مطلب از قدما فقط از ابن ابی عقیل نقل شده که واجب نمی‌دانسته. افراد دیگری که هستند یا مردد هستند، افراد. حالا معاصر شیخ طوسی هم مرحوم ابو الصلاح حلبی هست که مستحب می‌داند. و الا کسانی که قدما هستند فتوای روشنی ازشان نرسیده. ظاهر کلینی و فقیه و اینها که این روایات حق یوم حصاد را نقل می‌کنند این است که این را واجب می‌دانند. و علی ای تقدیر ما نمی‌توانیم اجماع بر عدم وجوب را نتیجه بگیریم، یا شهرت در عدم وجوب در عصوری که این شهرت‌ها به درد می‌خورد.

عمده یک روایتی در مسئله بود که ما می‌گفتیم آیا از این روایت می‌توانیم استفاده کنیم که این مستحب هست؟ آن روایت مصادف است. روایتی که در کافی نقل شده.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ عَنْ مُرَازِمٍ عَنْ مُصَادِفٍ»

این روایتی هست که در کافی وارد شده.

در فقیه هم این روایت با تعبیر «رُوِيَ عَنْ مُصَادِفٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام» وارد شده.

این روایت حالا سند فقیه‌اش بماند.

«قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي أَرْضٍ لَهُ وَ هُمْ يَصْرِمُونَ فَجَاءَ سَائِلٌ يَسْأَلُ فَقُلْتُ اللَّهُ يَرْزُقُكَ فَقَالَ علیه السلام مَهْ لَيْسَ ذَلِكَ لَكُمْ حَتَّى تُعْطُوا ثَلَاثَةً فَإِذَا أَعْطَيْتُمْ ثَلَاثَةً فَإِنْ أَعْطَيْتُمْ بعد ذلک فَلَكُمْ وَ إِنْ أَمْسَكْتُمْ فَلَكُمْ.»

این روایت اوّلاً یک نکته‌ای عرض بکنم، آیا این ناظر به این حق یوم الحصاد هست «حَتَّى تُعْطُوا ثَلَاثَةً»؟ یا ناظر به این هست که اگر کسی فقیری آمد سؤال کرد، به ۳ تا فقیر شما کمکش کنید. به حق یوم الحصاد می‌گوییم اصلا؟ً ناظر نیست. یوم الحصاد یک چیز دیگری هست، یک مطلب دیگری هست غیر از مجرد این‌که یصرمون دارد، این باعث نمی‌شود که این ظهور پیدا کند که ناظر به حق یوم الحصاد باشد. این یک نکته.

نکتۀ دوم این‌که این روایت از جهت سندی چگونه هست؟ سند این روایت، محمد بن یحیی عطار، احمد بن محمد بن عیسی و مرازم بن حکیم، آنها دیگر در وثاقتشان بحثی نیست. علی بن حدید و مصادف هست که در مورد وثاقتشان باید صحبت بشود. علی بن حدید را مرحوم شیخ طوسی در چند جا از تهذیب و استبصار تضعیف کرده. و بعضی جاها تعبیر کرده هو مضعّفٌ جدّاً، یا هو ضعیفٌ جدا. و آقای خویی در معجم رجال، این چاپی که دست من هست، ۳ جلدی، جلد ۱۱، صفحۀ ۳۰۴، مواردی که آقای خویی آوردند را می‌آورند تضعیفاتش را. خب این یک تضعیف. از آن طرف آقای خویی استدلالاتی می‌کنند بر وثاقتشان، یکی به وقوع در سند کامل الزیارات، یکی وقوع در سند تفسیر قمی، به این دو تا تمسک می‌کنند. که ما هیچ یک از این دو تا استدلال را برای اثبات وثاقت کافی نمی‌دانیم. البته آقای خویی می‌گویند اینها کافی هست ولی معارض می‌گیرند با توثیق، با تضعیف شیخ طوسی. از آن طرف دو تا روایت هست که از دو تا روایت استفاده می‌شود که امام علیه السلام به علی بن حدید اعتماد کرده.

روایت این است: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدِ اخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فَأُصَلِّي خَلْفَ أَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ [يَأْبَى][[1]](#footnote-1) عَلَيْكَ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ قُلْتُ فَآخُذُ بِقَوْلِهِ قَالَ نَعَمْ. فَلَقِيتُ عَلِيَّ بْنَ حَدِيدٍ فَقُلْتُ لَهُ نُصَلِّي خَلْفَ أَصْحَابِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ لَا.»

این یک روایت. یک روایت دیگری هست که:

«آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَانِسِيُّ الْبَلْخِيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيُّ، قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّيُّ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ أَبِيهِ يَزِيدَ بْنِ حَمَّادٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ، قُلْتُ لَهُ أُصَلِّي خَلْفَ مَنْ لَا أَعْرِفُ فَقَالَ لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، فَقُلْتُ لَهُ أُصَلِّي خَلْفَ يُونُسَ وَ أَصْحَابِهِ فَقَالَ يَأْبَى ذَلِكَ عَلَيْكُمْ عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ، قُلْتُ آخُذُ بقوله فی ذلِكَ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ، فَسَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ حَدِيدٍ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: لَا تُصَلِّ خَلْفَهُ وَ لَا خَلْفَ أَصْحَابِهِ.»[[2]](#footnote-2)

۱۳:۳۸

این روایات که ازش استفاده می‌شود امام علیه السلام قول علی بن حدید را قبول کرده، گفته قولش را گوش کن و امثال اینها. که چه بسا ازش مافوق وثاقت هم استفاده می‌شود. ولی آقای خویی می‌فرماید سند این روایت ضعیف هست و اینها سندهایش. این روایت سند اوّل، علی بن محمد، علی بن محمد بن یزید، یا علی بن محمد فیروزان قمی هست. احمد بن محمد، یا احمد بن محمد بن عیسی است، یا احمد بن محمد بن خالد برقی است، نمی‌دانم کدام یکی از این دو تاست، عن ابی علی بن راشد، من نشد نگاه کنم ببینم احمد بن محمد از علی بن ابی راشد کدام یک از این دو بزرگوار نقل می‌کنند. گیری که در این سند هست در آن علی بن محمد بن یزید، یا علی بن محمد بن فیروزان هست. و الا برای سند ابی علی بن راشد و ابی جعفر الثانی اینها مشکلی ندارند.

سند دوم: «آدَمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَلَانِسِيُّ الْبَلْخِيُّ» را یادم نمی‌آید غلاة توثیقی، به نظرم از غلاة چون الآن یادم نیست سند دوم را. پدر یعقوب بن یزید هم جایی این سند را ما در جایی توثیقی در موردش نداریم. این مطلب.

البته یک قرینۀ دیگری ممکن است بر وثاقت علی بن حدید ذکر بشود و آن روایت ابن ابی عمیر از علی بن حدید است.

در تهذیب، جلد ۷، صفحۀ ۲۷۶، رقم ۱۱۷۱، یک سندی هست، الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن علی بن حدید عن جمیل بن دراج، روایت را نقل کرده. بنابراین‌که مشایخ ابن ابی عمیر ثقاة باشند این روایت را ذکر می‌کند. ولی به نظر می‌رسد در این روایت تحریفی رخ داده. یا علی بن حدید زائد هست، یا ابن ابی عمیر و علی بن حدید درست است. ابن ابی عمیر و علی بن حدید عن جمیل بن دراج الی ما شاء الله روایت دارد. و هر دوی اینها، هم ابن ابی عمیر، هم علی بن حدید هر دوشان از مشایخ حسین بن سعید هستند و متعاطفین از جمیل یا جمیل بن دراج خیلی روایت زیاد دارد که احتمال دارد، احتمال قوی‌تر هم همین است که، احتمال است که اینها متعاطف باشند. یک احتمال دیگر این باشد علی بن حدید زائد باشد به قرینۀ این‌که در بعضی موارد کأنّ متعاطف ذکر شده بودند این عن علی بن حدید اشتباهاً اضافه شده، چون همین روایت در کافی، جلد ۵، صفحۀ ۴۳۱، ذیل حدیث ۳ با اسنادش عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن دراج نقل شده.

این در کافی یک صدری دارد، آن صدرش در فقیه، جلد ۳، صفحۀ ۴۱۹ حدیث ۴۴۶۰ با «روی ابن ابی عمیر عن جمیل بن درّاج» نقل شده. این هم این.

به نظر می‌رسد از طریق ابن ابی عمیر تصحیحش کرد. ولی عمده این هست که احمد بن محمد بن عیسی از علی بن حدید بسیار روایت دارد. و نقل احمد بن محمد بن عیسی هم از علی بن حدید خیلی مهم‌تر از آن تضعیفاتی هست که شیخ طوسی نقل می‌کند. به نظر می‌رسد علی بن حدید یک مقداری داستانشان، یک مقداری اختلاف سلیقه‌ای که داشتند همان داستان بحث هشام بن حکم هست. هشام بن حکم و یونس، این دو بزرگوار، اینها متکلمینی بودند با یک دیدگاه‌های خاصی که آنها داشتند. و به جهت آن دیدگاه‌ها علی بن حدید با آنها مخالف بوده، آنها هم احیاناً با او مخالف بودند. یک بحث، یک مقداری ذوقی بوده، نه از جهت وثاقت و امثال اینها. من تصور می‌کنم این احتمال هم هست که این‌که علی بن حدید با هشام بن حکم اینها مخالف بوده به خاطر این بوده که هشام بن حکم و یونس اینها متکلمینی بودند، حرف‌هایی می‌زدند که این حرف‌ها برای عامۀ مردم مناسب نبوده و این علی بن حدید صلاح نمی‌دانسته که از این دو تا ترویج بشود. در شرح حال هشام بن حکم دارد که «علي بن حديد يظهر في الباطن الميل إلى يونس و هشام.» در باطن میل، این یک چیز ظاهری بوده که مسلک. خب گاهگاهی علمای ما می‌گویند مثلاً فلسفه و امثال اینها را همۀ افراد نباید یاد بگیرند. باید کسانی یاد بگیرند که از پس شبهاتی که در این زمینه هست بر بیایند. این است که من این احتمال را می‌دهم که علی بن حدید، این‌که علی بن حدید مخالف هشام بن حکم بوده یک مخالفت ظاهری بوده، به خاطر مصالحی که این اشخاص نروند سراغ یونس و هشام بن حکم و با، اینها انحرافی پیدا کند.

یک نکته‌ای را هم ضمیمه بکنم، هشام بن حکم یک مطلبی ازش نقل شده در مورد این‌که خداوند جسم لا کالاجسام هست. این عبارتی هست که از هشام نقل شده. و از مجموع نقلیات متعددی که از طریق شیعه و سنی نقل شده به نظر می‌رسد که این نقل اصل نقل مسلم است. هشام بن حکم تعبیر جسم لا کالاجسام را تعبیر می‌کرده. و همین باعث شده که در بعضی از کتب رجالی ما در مورد هشام بن حکم جسمیٌ تعبیر شده. آن را جزء مجسمه قرار داده شده. ولی به نظر می‌رسد که مراد هشام بن حکم از این جمله مراد دیگری بوده، هشام البته بعد تعبیری کرده. این است که شاید ائمه علیهم السلام راضی نبودند به این تعبیری که هشام تعبیر می‌کرده. ایشان مرادش یک بحثی هست در فلسفه که آیا اطلاق لفظ موجودٌ بر خداوند تبارک و تعالی به اشتراک لفظی است؟ یا به اشتراک معنوی؟ بعضی‌ها می‌خواهند بگویند کلمۀ موجود مشترک لفظی است. بنابراین اطلاق موجودٌ بر خدا به عین اطلاقش بر موجودات دیگر نیست. کلمۀ موجودٌ معانی مختلفی دارد به یک معنا بر خدا اطلاق می‌شود، به معنای دیگری بر موجودات دیگر. این بحث اشتراک معنوی و اشتراک لفظی وجود هست. هشام بن حکم می‌خواهد بگوید که خداوند که این جسمٌ لا کالاجسام مرادش این است که خداوند موجودٌ لا کسائر الموجودات. یعنی خداوند از جهت مفهومی، مفهوم موجود به همان معنایی که در مورد سائر موجودات اطلاق می‌شود و حمل می‌شود در مورد خداوند تبارک و تعالی هم اطلاق و حمل می‌شود. مرادش این. در بعضی از نقلیات در مورد هشام همین مطلب آمده که این ناظر به این هست که خداوند موجودٌ لا کسائر الموجودات. شبیه این تعبیر در بعضی نقلیات هشام آمده. ولی این تعبیر نارسایی که می‌کرده، این تعبیر نارسا باعث می‌شده که در مورد هشام بن حکم قضاوت‌های نادرستی انجام بشود.

یک نکتۀ دیگری هم در مورد هشام بن حکم هست که این آقای، مرحوم آشیخ محمد رضا جعفری متذکر شدند، احتمالاً هشام بن حکم رفقای ناجوری داشته. ایشان یک مطلبی را نقل می‌کند می‌گوید هشام بن حکم با کسی شریک تجاری بود که آن خارجی یا ناصبی بود، الآن تعبیرش یادم نیست، خارجی تعبیرش هست. بعد می‌گویند ما هیچ دو نفر شریک تجاری ندیدیم که از جهت مذهب اینقدر با همدیگر فاصله داشته باشند. هشام بن حکم امامی و آن خارجی. آقای حاج شیخ محمد رضا جعفری می‌گویند که تیپ افراد مختلف هستند. بعضی‌ها در منش اجتماعی در رفتار خارجی قائل به توسعه هستند. فقط با هم قطاران و دوستان مذهبی خودش ارتباط برقرار نمی‌کند. با کسانی که صد درصد از جهت اعتقاد با آنها مخالف هم هست برخورد می‌کند. احتمالاً بعضی از کسانی که هشام بن حکم با آنها ارتباط داشته آنها از جهت مذهبی، از جهت اعتقادات تجسیم و رؤیت و اینها قائل بودند. این مطلب را هم ضمیمه بکنم که نقلیاتی که دربارۀ هشام بن حکم در کتب فرق و نحل عامه نقل شده اصلا قابل اعتماد نیست. اینها خیلی وقت‌ها کلماتی هست که مخالفین هشام و مخالفین شیعه اصلاً به طور عام برای تخریب شیعه نسبت می‌دادند. در مقالات الاسلامیین اشعری مطالب مختلفی، به روافض نسبت می‌دهد که این مطالب تا قرینۀ خارجی ما نداشته باشیم بر تأییدش نمی‌شود تأیید کرد. این بحث جسم کالاجسام هشام بن حکم هم اگر ما قرینۀ خارجی از کتب خودمان نداشتیم، اصل آن هم قابل اعتماد نبود، ما نمی‌توانستیم آن را اثبات کنیم. ولی به دلیل قرینۀ خارجی که داریم این مطلب هست. این نکته را هم عرض بکنم در یک مناظره‌ای که از امام صادق علیه السلام هم هست که هر کسی را، یک کسی آمده بود با امام صادق مناظره کند، امام صادق به اصحاب ارجاع می‌دهند، در هر زمینه‌ای که می‌خواسته مناظره کند به یک کسی ارجاع می‌دادندش، در زمینۀ توحید به هشام بن سالم ارجاعش دادند. و در زمینۀ امامت به هشام بن حکم ارجاع دادند. این شاید به خاطر همین بوده که مسائل مربوط به توحید و اینجور بحث‌ها را به هر حال ائمه علیهم السلام مصلحت نمی‌دانستند به هشام. اصلاً از بعضی تعبیرات دیگر استفاده می‌شود از تعبیراتی که هشام بن حکم به کار می‌برده ائمۀ معصومین خشنود نبودند. مثلاً مثل همین علی بن حدید هم به خاطر همین تعابیر نارسایی که اینها داشتند باعث می‌شده که هشام بن حکم را تضعیف کند. حالا به تناسب، حالا بماند آن قصه خواستم نقل کنم، حالا باشد وقت دیگری.

علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که علی بن حدید ثقه است و قابل اعتماد.

اما می‌ماند نفر بعدی که در این سند هست که آن مصادف است. مصادف را ابن غضائری تضعیف کرده،

«مصادف مولى أبي عبد الله عليه السلام روى عنه. ضعيف.» ابن غضائری، صفحۀ ۹۰، رقم ۲۲۴.

ابن داود، صفحۀ ۵۱۵، از ابن غضائری به این شکل نقل کرده. لیس بشیءٍ و ابنه محمد ثقة.

ما البته تضعیفات ابن غضائری را نمی‌پذیریم ولی مجرد این‌که تضعیفات ابن غضائری را نپذیریم باعث نمی‌شود که مصادف را بتوانیم توثیق کنیم. چون من یک مقداری گشتم قرینۀ قابل توجهی بر اعتماد بر مصادف پیدا نکردم. مصادف تعداد روایات خیلی محدودی هم داشت. حالا یک روایتی هم در رجال کشی، صفحۀ ۴۴۹، رقم ۸۴۶ هست. ممکن است این را هم بر مذمّت مصادف استدلال می‌شود. می‌گوید اشتری ابی الحسن علیه السلام، این از مصادف از خود مصادف نقل شده. که اشتری ابی الحسن علیه السلام

«اشترى أبو الحسن علیه السلام ضيعة بالمدينة أو قال قرب المدينة قال ثم قال لي: إنما اشتريتها للصبية يعني ولد مصادف و ذلك قبل أن يكون من أمر مصادف ما كان.»

و این را ممکن است کسی بگوید کأنّ مصادف منحرف شده و امام علیه السلام به علت این‌که بچه‌هایش، خود مصادف جزء خدمتگزاران امام صادق بوده. مولی ابی عبد الله علیه السلام بوده، بچه‌هایش را تحت تکفّل خودش می‌دانسته، برای آن بچه‌هایش خانه‌ای تهیه کرده و اینها.

ولی معلوم نیست من امر مصادف ماکان این باشد، ممکن است مصادف یک مثلاً مرگ مخصوصی داشته، کشته شده باشد امثال اینها. ناظر به این باشد که قبل از این‌که مصادف از دنیا برود، امام علیه السلام ملاحظۀ فرزندانش را کرده، و این ممکن است به مدح اقرب باشد تا ذم. که گفتیم حالا چی هم باشد من فرزندان تو را تکفّل می‌کنم نگران آیندۀ فرزندانت نباش. امام علیه السلام یک نوع تضمین به مصادف دادند که من زمینۀ زندگی‌ات را فراهم می‌کنم.

این روایت چیزی از توش در نمی‌آید. می‌گویم ممکن است به مدح اقرب باشد تا ذم. حالا مدح هم باشد مدحی که ربطی به این بحث ما باشد ندارد. این به خاطر این‌که مصادف به هر حال جزء خدمتگزاران منطقه بوده و بنابراین به همین جهت امام علیه السلام. خب هم مولی ابی عبد الله هم بوده، عهده‌دار مخارج فرزندانش هم بوده و به فرزندانش عنایت داشته و اینها. ولی علی ای تقدیر ما دلیلی بر وثاقت مصادف من پیدا نکردم. و این به خاطر همین نمی‌توانیم به همین روایت تمسک کنیم.

این روایت در فقیه هم دارد رُوی عن مصادف. در ذهنم هست که مشیخۀ فقیه ما کان عن مصادف طریقش را به مصادف ذکر می‌کند، الآن طریق فقیه به مصادف الآن یادم رفته که به چه شکلی بود، ولی این رُوی عن مصادف طریق مشیخه این مورد، تنها یک جا هم در فقیه وارد شده ناظر به همین یک مورد هست، ما در بحث خودش این مطلب را اشاره کردیم که طرق مشیخه فقیه موارد روی عنه را هم شامل می‌شود. یکی از استدلالاتی که کردیم همین است که موارد زیادی در طرق مشیخه افرادی واقع هستند، فقط یک جا در متن کتاب از آنجا نقل شده آن هم با تعبیر روی عنه، که یکی از آنها همین مورد روی عن مصادف هست که در اینجا وارد شده.

علی ای تقدیر این روایت از جهت سندی قابل اعتماد نیست. وقتی قابل اعتماد نبود آن بحثی که ما مطرح می‌کردیم که به قرینۀ این روایت، سایر روایات را باید حمل به استحباب کرد علاوه بر آن نکته‌ای که امروز عرض کردم که معلوم نیست اصلاً ناظر به حق یوم الحصاد باشد، یا ممکن است ناظر به این باشد فقیری که از شما چیز درخواست می‌کند، به سه تا فقیر بدهید، این‌که رد سائل کراهت شدید دارد و امثال اینها در جایی که سائل‌های زیادی باشند تا سه تایش رد کردنش صحیح نیست. بیشتر از آن رد کردنش صحیح است. آن معلوم نیست این ناظر به حق یوم الصرام باشد و خیلی واضح نیست. بنابراین به نظر می‌رسد که حق یوم الحصاد واجب هست و آن هم لازم. حق یوم الحصاد واجب است. اگر هم نشود فتوای به وجوب داد، لا اقل باید احتیاط کرد به هیچ وجه فتوای به عدم وجوب نمی‌شود داد. این بحث تمام.

ان شاء الله بعد از تعطیلات بحث حق المارّه را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

حالا من در مورد حق المارّة صورت مسأله‌اش را ذکر بکنم، بحث‌هایش را بعداً دنبال می‌کنیم. در مورد حق المارّة چند مرحله بحث هست. یعنی چند زاویه باید بحث بکنیم. اصل این‌که فی الجمله حق المارّة ثابت هست یا ثابت نیست.

دوم این‌که متعلق حق المارّة چی است؟ آیا خصوص نخل است؟ مطلق ثمار است، یا از ثمار هم بالاتر است، موارد دیگری مثل بالطیخ و اینجور چیزها را هم شامل می‌شود. مطلب سوم شرائط حق المارّة چی است. این مطلب. و روایاتی که در این مسئله هست را باید ملاحظه کرد. این را ان شاء الله بعد از تعطیلات دنبال خواهیم کرد.

ان شاء الله امیدواریم که بعد از تعطیلات بتوانیم این بحث را حضوری دنبال کنیم. بستگی به شرایط بعد از تعطیلات دارد. از خداوند متعال می‌خواهیم که هر چه زودتر ریشۀ این ویروس منحوس را از کل صفحۀ گیتی بردارد و ان شاء الله بتوانیم. این ایام که ایام آخر صفر هست باز ما با نگرانی مجالس روضه را برپا می‌کنیم. ان شاء الله بتوانیم به راحتی مجالس روضه را با همان شور و نشاط و با همان شور انگیزی سابق برگزار کنیم ان شاء الله.

التماس دعا داریم از همۀ رفقا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. استاد عبارت [يَأْبَى] را بیان نمی‌کنند. [↑](#footnote-ref-1)
2. روایت بیان استاد با روایت رجال شیخ طوسی در نسخه ویرایش شده آمده متفاوت است. [↑](#footnote-ref-2)